

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، شماره ۲۳ (پیاپی ۲۰) بهار ۸۷

## بررسی تطبیقی سیمای زن در آثار خاقانی و نظامی\*

(علمی - پژوهشی)

دکتر مریم حسینی

دانشیار دانشگاه الزهراء

### چکیده

این مقاله به بررسی و مقایسه سیمای زن در اشعار دو شاعر قرن ششم ایران، خاقانی (متوفی ۵۹۵) و نظامی (متوفی ۵۹۹) از دیدگاه نقد اصالت زن<sup>۱</sup> می پردازد. منتقد در مکتب اصالت زن به بررسی آثاری می پردازد که تحت تأثیر فرهنگ مردسالار، که تقریباً بر تمام جوامع حاکم است، قرار گرفته اند و نویسندگان آنها (که البته غالباً مردان هستند)، آگاهانه یا ناآگاهانه بر تبعیضها و نابرابریهای میان زن و مرد پای فشرده و آن را تبلیغ کرده اند.

هدف نگارنده در این مقاله این است که با تکیه بر این نوع نقد نشان دهد که بسیاری اوقات تنها تأثیر اوضاع اجتماعی نیست که موجب نگاه مردسالار در نویسنده یا شاعر می شود، بلکه خصلتهای فردی و خانوادگی و باورهای سنتی بسیار مؤثر است. عرصه این پژوهش، داستانهای خسرو و شیرین و لیلی و مجنون، هفت پیکر و اسکندرنامه نظامی و تمامی قصاید و غزلیات خاقانی است.

این دو شاعر در یک روزگار می زیستند و با یکدیگر رفاقت داشتند. نظامی انسانی روشنفکر و معتقد به اصالت زنان و مؤمن به وجود زنانی شایسته و کاردان است. او در آثار داستانی خود، شخصیتهای زنی می آفریند که در طول ادب فارسی کمتر داستانسرایایی قادر به آفریدن آن شده است. در مجموعه ابیات او هیچ گاه زنان مایه سرشکستگی و گناه

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۶/۳/۲۱

\* تاریخ ارسال مقاله: ۸۵/۷/۲۵

<sup>۱</sup> Feminist Criticism

نبوده اند. در میان ابیات او توهین و اهانتی به مقام و منزلت زن دیده نمی شود و زنان از شأن و جایگاهی برابر و گاهی بالاتر از مردان برخوردارند. اما زن در شعر خاقانی منزلتی ندارد. او سخت وابسته باورهای سنتی است. او مطابق تصویرپردازی کهن شعر پارسی، دنیا را به زنی دلفریب و رعنا تشبیه می کند. او چون دیگر شاعران، که عقل را مذکر و نفس را مؤنث می دانستند، نفس را به زن تشبیه می کند. وی طبایع چهارگانه را هم به زن تشبیه می کند. در این ابیات آباء علوی مردان علوی نامیده می شوند ولی امهات سفلی را خصمان سفلی می نامد.

واژگان کلیدی: نقد زن گرا، شعر نظامی، شعر خاقانی، شعر فارسی کلاسیک

## مقدمه

فاصله دو شهر شروان و گنجه در میانه قرن ششم هجری بیش از صد کیلومتر نبود. رود کورا، هم از شروان می گذشت و هم گنجه را سیراب می کرد. شروانشاه منوچهر ممدوح خاقانی همان پادشاهی است که از نظامی درخواست می کند تا داستان لیلی و مجنون را به نظم بکشد. اما فاصله بین اندیشه ها و آرای دو شاعر دوست و هم عصر آذربایجانی از جهات بسیار، فراوان است. تفاخر و خودپسندی خاقانی در مقابل فروتنی و تواضع نظامی آشکار است. دو شاعر از خطه آذربایجان در قرن ششم هجری که با وجود همزمان و هم وطن بودن فاصله اخلاقی بسیاری با هم دارند. یکی با نگاهی بدبینانه به زندگی، خانواده و سرزمین خود می نگرد و دیگری جهان را همه زیبا می بیند. یکی در روز تولد فرزند دختر خود عزاداری می کند و دیگری با از دست دادن آفاق خود همواره سوگوار می ماند. این مقاله در دو بخش جدا به بررسی نگاه و نوع نگرش این دو شاعر نسبت به زن می پردازد و پس از آن در قسمت پایانی مقاله، نتیجه این بررسی می آید.

## ۱ - سیمای زن در شعر خاقانی

خاقانی (۵۲۰ - ۵۹۵ ه.ق.)، در میان شاعران ادب فارسی شاعری است که به مفاخره و ستایش از خود مشهور است. در میان اشعار خاقانی بعضی ابیات یافت می شود که نشان از وجود و حضور نگاهی عامیانه و سنتی نسبت به زن دارد. زن در شعر خاقانی منزلتی ندارد. مطابق سنت کهن شعر پارسی، که دنیا را به زنی دلفریب و رعنا تشبیه می کند، دنیای خاقانی نیز چنین رنگ زن ستیزی دارد:

از عالم دو رنگ فراغت دهش چنانک دیگر ندارد این زن رعناش در عنا  
(دیوان، ۱۷)

یا:

کیست دنیا زنی ستمکاره چیست در خانه زن غدار؟ (دیوان ۱۹۹)  
همچنین دهر و چرخ و دنیا هم در شعر خاقانی به زن تشبیه شده است:  
سرگشته کرد چرخم چون بادریسه فریاد ازین فسونگر زن فعل سبز چادر  
(دیوان، ۱۸۷)

خاقانی چون دیگر شاعران، که **عقل را مذکر و نفس را مؤنث** می دانستند، نفس را به زنی تشبیه می کند:

زن مرده ای است نفس چو خرگوش و هر نفس نامش به شیر شرز هیجا بر آورم  
(دیوان، ۲۴۶)

مطابق باور قدما آفرینش از تأثیر آبی علوی بر امهات سفلی پدیدمی آید. وی طبایع چهارگانه را هم به زن تشبیه می کند. در این ابیات آبی علوی، مردان علوی نامیده می شود ولی امهات سفلی را خصمان سفلی می نامد:

محبّت نمی زاید اکنون طبایع کز این چار زن مردزایی نینم (دیوان، ۲۹۴)  
مردان علوی هفت تن، درگاه او را نوبه زن خصمان سفلی چار زن، پیشش پرستار آمده  
(دیوان ۳۹۱)

خاقانی زنان را در ردیف خادمان به شمار می آورد و آنان را با صفت ناقص معرفی می کند که احتمالاً به حدیث **النساء ناقصات العقل و الدین** اشاره دارد.<sup>۱</sup>

### ۱- خاقانی و همسرانش

همسر نخست خاقانی دختر ابوالعلاء گنجوی و مادر رشیدالدین پسر ارشد خاقانی بود.<sup>۲</sup> خاقانی در زمان حیات این زن با پدر وی، که استاد خودش بوده است، بدرفتاری

<sup>۱</sup> . دولت از خادم و زن چون طلبم کاملم، میل به نقصان چه کنم

<sup>۲</sup> . خاقانی در یکی از نامه هایش آگاهیهایی اندک درباره همسر خود به دست داده است. چنان می نماید که خانواده زن مردمانی چندان فرهیخته و با فرهنگ نبوده اند، زیرا به دشنام خشم خاقانی را برانگیخته اند، حتی شمشیر بر او آهیکته اند (کزازی، ۱۳۷۴، ۱۸). اگر این همسر خاقانی دختر ابوالعلاء گنجوی و مادر رشیدالدین باشد، آن وقت می توان در ادعاهای خاقانی مبنی بر روستایی و نافر هیخته بودن زن شك کرد

می کند و معلوم نیست که با خود وی چه معامله ای کرده باشد؛ چرا که می دانیم هنگام ولادت دختری یا دخترانش خاقانی سخت متأثر می شود و در نکوهش زن و دختران اشعاری را می سراید. با وجود این قطعاتی از شعر شاعر شروان بازمانده است که بر اندوه و غم وی پس از درگذشت همسر دلالت دارد:

بس وفا پرورد یاری داشتم      بس به راحت روزگاری داشتم  
چشم بد دریافت کارم تیره کرد      گرنه روشن روی کاری داشتم  
من نبودم بی دل و یار این چنین      همدلی هم یار غاری داشتم...  
گزیده غزلیات ۳۳۳

یا در قصیده ای دیگر با جزع و فزع و ناله و زاری فراوان گوید:

بر درد دل دوا چه بود تا من آن کنم      گویند صبر کن نه همانا من آن کنم  
درد فراق را به دکان طیب عشق      بیرون ز صبر چیست مداوا من آن کنم...  
انده گسار من شد و انده به من گذاشت      وامق چه کرد ز انده عذرا من آن کنم  
خورشید من به زیر گل آنجا چه می کند      غرقه میان خون دل اینجا من آن کنم  
دیوان ۷۸۹

خاقانی در دیوان دو بار واژه انده گسار را به کار می برد و به نظر می رسد در این موارد خطاب به همسر خود کرده باشد که به فاصله کوتاهی پس از مرگ رشیدالدین از غم فرزند و رنجهای روزگار در خاک خفته است. نوشته اند که قصیده زیر در رثای زوجه خاقانی است. در این قصیده نیز واژه غم گسار دیده می شود:

نوبت شادی گذشت بر در امید      نوبت غم زن که غم گسار تو گم شد

گزیده اشعار ۳۳۱

بنا به روایاتی به نظر می رسد خاقانی پس از درگذشت همسر نخست خود دو یا سه بار دیگر ازدواج می کند.<sup>2</sup>

۲؛ بویژه که مدت بیست و پنج سال با او زندگی کرده و مادر فرزندان وی بوده است. با توجه به گزارش بعضی منابع، خاقانی شخصاً انسانی خودبین بوده و در چشم او دیگران چیزی انگاشته نمی شدند.

2 - کزازی می نویسد خاقانی چهار بانو داشته است (کزازی، گزیده اشعار ص ۴). دکتر زرین کوب هم معتقد است که سه زن داشته است و از سومین زن خویش که بعد از مرگ زن نخست و پس از يك زن دیگر گرفته بود چندان رضایت نداشت (زرین کوب، دیدار با کعبه جان، ص ۱۸).

## ۱ - ۲ دختران خاقانی

از بخشهای تأسّفبار دیوان خاقانی ابیاتی است که این شاعر شروانی درباره تولّد دختر یا دختران خود سروده است. زن در شعر خاقانی منزلتی ندارد. مطابق سنّت کهن شعر پارسی، که دنیا را به زنی دلفریب ورعنا تشبیه می کند، دنیای خاقانی نیز چنین رنگ زن ستیزی دارد:

سرفکنده شدم چو دختر زاد	بر فلک سر فراختم چو برفت
بودم از عجز چون خر اندر گل	بر جهان اسب تاختم چو برفت
ماتم عمر داشتم چو رسید	عمر ثانی شناختم چو برفت
محتش نام خواستم کردن	دولتش نام ساختم چو برفت

دیوان ص ۸۳۵

خاقانی در ابیاتی دیگر آرزوی مرگ دخترش را می کند. او معتقد است که گور برای دختران بهترین داماد است و به حدیث **نِعَمَ الْخَتَنُ الْقَبْرُ** استناد می کند.<sup>3</sup> حدیث **دَفْنُ الْبَنَاتِ مِنَ الْمَكْرُمَاتِ** نیز مورد توجه وی قرار می گیرد. با وجودی که خاقانی برای مادر خود هم اهمیت بسیاری قائل است اما در این اشعار آرزو می کند که کاشکی مادر او نیز زاده نمی شد:

مرا چه نقصان گر جفت من بزاد کنون	به چشم زخم هزاران پسر یکی دختر
که دختری که ازین سان برادران دارد	عروس دهرش خوانند و بانوی کشور
اگر بمیرد باشد بهشت را خاتون	و گر بماند زبید مسیح را خواهر
اگر چه هست بدین سان خداهش مرگ دهد	که گور بهتر داماد و دفن اولی تر

<sup>3</sup> - این جمله و جمله عربی پس از آن بارها مورد استناد شاعران و نویسندگان ادب فارسی قرار گرفته است و سخنوران آنها را از جمله احادیث پنداشته اند. اما واقعیت این است که جمله اول حدیث نیست و در هیچ يك از منابع حدیث نیامده است. تنها در الکامل عبدالله بن عدی آمده که مردی بر رسول الله وارد شد و خبر مرگ دخترش را به آن حضرت داد. حضرت (در مقام تعزیه) فرمود: چه خوب دامادی است گور برای تو. به رنج تو پایان داد و برهنگی ات را ببوشاند (ابن عدی، ۱۴۰۹، ج ۲۵۳/۱). حدیث دوم که جزو احادیث پیامبر اکرم آمده است از جمله سخنانی از آن حضرت است که در مورد خاصی بر زبان حضرت جاری شده و اتفاقاً برای بزرگداشت دختر درگذشته خود (رقیه) بوده است و به هیچ وجه نظر ایشان خوارداشت مقام زنان نبوده است. در بعضی منابع آمده است که وقتی رسول الله عزادار دخترش رقیه بود فرمود: سپاس خدای را! به خاک سپردن دختران از کارهای بزرگ است (ولمّا عزی النبی (ص) بابنته رقیه قال: الحمد لله دفن البنات من المکرمات) (الطبرانی، ۲۹۰) و (ابن عدی، ۱۴۰۹، ج ۱۹۳/۶). این حدیث که در ترغیب تشبیح و عزاداری مسلمان برای دختران است در ادب فارسی به عکس آن تعبیر شده است. صاحب قابوس نامه می گوید: "دختر نابوده به و چون بوده باشد به شوهر به یا در گور؛ چنانکه صاحب شریعت محمد مصطفی ص فرموده است: "دفن البنات من المکرمات" (عنصرالمعالی کیکاووس، ۱۳۶۸، ۱۳۷).

اگر نخواندی نعم الختن برو بر خـوان و گر ندیدی دفن البنات شو بنگر  
 مرا به زادن دختر چه تهنیت گویند که کاش مادر من هم نزادی از مادر  
 دیوان، ص ۸۸۴

خاقانی بهترین داماد دختر را گور می داند و آرزو می کند که کاش مادر وی هم از مادر  
 نزاده بود. او وجود دختر را مایه محنت و رنج می داند. "از سروده های خاقانی آشکار  
 است که چندان دل در دروغ دختر نسوخته است" (کزازی، ۱۳۷۴، ۲۲). ظاهراً پس از درگذشت  
 پسر محبوبش رشیدالدین، زن او دختری برای او به دنیای آورد که مایه اندوه وی می شود:  
 چو دختر آمدم از بعد این چنین پسری سرشک چشم من از چشمه ارس بگذشت  
 دیوان، ص ۸۳۴

این ابیات را هم خاقانی هنگام به دنیا آمدن دختری که در نوزادی جهان را بدرود  
 می گوید، سروده است:

پیش بین دختر نو آمد من دید کفایتش از پس است برفت  
 تحفه ای تازه کامد از ره غیب دید کاین منزل خس است برفت  
 گهری خرد بود و نیک شناخت کاین جهان بد گهر کس است برفت  
 صورتش بست کس رسیدن او خاطر من مهوس است برفت  
 دید در پرده دختر دگرم گفت محنت یکی بس است برفت  
 دیوان، ص ۸۳۵

یا:

مرا به زادن دختر غمی رسید که آن نه بر دل من و نی بر ضمیر کس بگذشت  
 چو دختر آمده من دید سخت صوفی وار سه روز عده عالم بداشت پس بگذشت  
 دیوان، ص ۸۳۵

### ۱-۳ خاقانی و مدح بانو صفوة الدین و بانو عصمة الدین

عجیب است که خاقانی که این گونه دختر را مایه ننگ خود در دنیا می داند، مدیحه های  
 غزایی در ستایش ملکه صفوة الدین<sup>۴</sup> بانوی شروان سروده است و در آنها زیاده اغراق

<sup>۴</sup> در حق همین زن است که خاقانی مقام زن و مرد را در پادشاهی برابر می داند و حتی اعلام می کند که  
 ماده باز از نر باز برای شکار بهتر است:

کرده و مقام حضرت مریم و قیدافه و رابعه و بلقیس را فروتر از وی دانسته است و تنها زنان پیامبر اکرم ص را هم ارز و هم شأن وی می داند:

جمشید ملک نظیر بلقیس جز بانوی کامران ندیده ست  
قیدافه مملکت که دهرش جز رابعه کیان ندیده ست

دیوان ۷۰

به طور کلی لفظ **زن** در اندیشه خاقانی بار منفی دارد. وی هر جا این کلمه را به کار می برد، قصد نکوهش و سرزنش دارد در حالی که وقتی به ستایش صفوة الدین، ملکه خاقان کبیر مادر اخستان می پردازد و یا عصمة الدین خواهر منوچهر را می ستاید، همه جا لفظ **بانو** را به کار می برد:

در مدح عصمة الدین گوید:

کافر مگر چون تو در اسلام و کفر هیچ بانو خوانده ام یا دیده ام  
شکر کز بانو و فرزند اخستان چهره ملکت مطرا دیده ام (دیوان ۲۷۵ و ۲۷۴)  
این بانوان را خاقانی با زنان پیامبر و یا حضرت زهرا مقایسه می کند:  
آن خدیجه همتی کز نسبتش بانوان را قدر زهرا دیده ام (دیوان ۲۷۳)

#### ۱ - ۴ مادر در شعر خاقانی

مادر خاقانی کنیزکی طبخ بود که ظاهراً نژاد از ترسایان همان سرزمین می برد. خاقانی کودک تا دیرگاه که رشد کرده بود هنوز از ریزش ریسمان مادر روزی می یافت؛ مادری که کنیز نسطوری نو مسلمانی بود (زرین کوب، ۱۳۷۸، ۱۴)<sup>۱</sup>.

در تحفة العراقین، خاقانی پس از یادکرد پدر از مادرش سخن می گوید. وی درستی احوال خود را از برکات دعای مادر می داند. او را رابعه ای می داند که دومی ندارد. او را

بانو کند شکار ملوک ار چه مرد نیست آری که باز ماده به آید گه شکار شاهان چه زن چه مرد در ایام مملکت شیران چه نر چه ماده بهنگام کارزار دیوان، ۱۷۷

<sup>۱</sup> ای ریزه روزی تو بوده از ریزش ریسمان مادر  
خو کرده به تنگنای شروان با تنگی آب و نان مادر  
ای در یتیم و چون یتیمان افتاده بر استان مادر  
با این همه هم نگاه می دار حق دل مهربان مادر

در زهد و تقوی بر رابعه هم برتری می دهد.<sup>۱</sup> سکنت او را به مریم و احسان او را به حضرت زهرا (ع) تشبیه می کند.<sup>۲</sup>

خاقانی مادرش را به این دلیل که دین اسلام را بر دین عیسوی برتری داده و از کیش پیشین توبه کرده و نومسلمان شده است، ستایش می کند. مادر صافی دم و صوفی اجتهاد است. دل او چون موم نرم و اعتقادش چون اعتقاد مؤمنان است. خاقانی خود را پای بست وی می داند و به این دلیل خود را به اویس قرنی تشبیه می کند.<sup>۳</sup> خاقانی در مقابل مادر، خود را به زمین تشبیه می کند که زمن است و به پای او افتاده است.<sup>۴</sup>

## ۲ - سیمای زن در شعر نظامی

سیمای زن در شعر نظامی روشن و دوست داشتنی است. زنان در داستانهای وی قدرت بالقوه رهبری و اداره کشور و گرفتن حکمت و خردمندی را دارند. آنها در حکمرانی و سیاست، حکمت و دانش، عفت و پاکدامنی، خردمندی و دادگستری عرض وجود می کنند و در بسیاری از موارد بویژه در عشق و استقامت بر مردان برتری دارند (ثروت، ۱۳۷۰، ۲۲۴ - ۲۲۵). اما متأسفانه بعضی منتقدان ادبیات فارسی، نظامی را هم در زمره زن ستیزان به شمار آورده و با نقل ابیاتی بی سر و ته از وی ثابت کرده اند که وی نیز برای زنان اهمیت و ارزشی قائل نبوده است. این مقاله در صدد است تا با نقل داستانهای گوناگون از آثار نظامی نشان دهد که وی نه تنها دیدگاهی ضد زن نداشته است، بلکه در گروه ستایشگران زن در میان گویندگان ادب فارسی قرار می گیرد.

## ۲ - ۱ شیرین در خسرو و شیرین

یادکرد شیرین در داستان خسرو و شیرین با سخن راندن از مهین بانو فرمانروای اقلیم اران و ارمن آغاز می شود. به نظر می رسد که در عشق نامه خسرو و شیرین بنا بر این است

<sup>۱</sup> آن پیرزنی که مرد معنی است      آن را بعه ای که ثانیست نیست  
وز رابعه در صیانت افزون      بل رابعه بسنات گردون

<sup>۲</sup> . مریم سکنت گاه بهتان      زهرا حرکات وقت احسان ص ۲۱۵

<sup>۳</sup> . شروان قرن است ز آب دستش      من همچو اویس پای بستش ص ۲۱۶

<sup>۴</sup> . ای پای بست مادر و و امانده پدر      برآ بوالدیه تو را دید دودمان



که از زنان برجسته و آزاد سخن رود؛ زنانی که در زمره حاکمان و پادشاهان هستند. زنانی که اهل سیاست و اندیشه اند. داستان خسرو و شیرین داستان یادمان زنان ماندگاری چون شیرین است که از آن روز تاکنون چهره وی بر تارک ادب فارسی می درخشد.

مهین بانو بانوی ارمن فرمانروایی سرزمینی را به عهده دارد که بسیار وسیع است؛ درآمد کلان دارد و روزگار را بی شوی به کامرانی می گذراند. از مردان بسیار سترگ تر و قوی تر است و به دلیل همین بزرگیهاست که او را مهین بانو خوانند.<sup>۱</sup> شخصیت مهین بانو نخستین زن داستان خسرو و شیرین، نمایش زنی مستقل، کاردان و خردمند است که در گرداندن بساط پادشاهی نیازی به مردان ندارد.

شیرین برادرزاده مهین بانو و تربیت یافته اوست. خواننده با چنین تمهیدی در ابتدای داستان انتظار دارد که شیرین نیز چون مهین بانو شخصیتی اندیشمند، خردمند و مستقل داشته باشد. دختری که قرار است در آینده ای نزدیک به جای عمه خود بر مسند حکمرانی ارمنستان تکیه زند و سرنوشت مردان و زنان آن سرزمین را در دست کفایت خود گیرد. شیرین در طول داستان نشان می دهد که از چنین صفاتی برخوردار است. در طول داستان، تمنای خسرو برای تصاحب شیرین با عزت نفس و خودداری این زن روبه روست. او حاضر نیست جز با ازدواج رسمی با خسرو پاسخگوی خواهشهای نفس وی باشد. او گوهر پاکدامنی خود را برتر از دل باختگی می داند و سر تسلیم فرو نمی آورد. شیرین می خواهد که خسرو معنای عشق را دریابد و پیروی خواهشهای نفسانی را عشقی حقیقی نمی داند. وی با عاشقی خود خسرو را به عاشقی وادار می کند و با او نردعشق می بازد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> . همه اقلیم اران تا به ارمن — مقرر گشته بر فرمان آن زن

ندارد شوی و دارد کامرانی به شادی می گذارد زندگانی

ز مردان بیشتر دارد سترگی مهین بانوش خوانند از بزرگی خسرو و شیرین ص ۴۹

<sup>۲</sup> . بلی تا گشتم از عالم پدیدار

تو را بودم به جان و دل خریدار

نه پی در جست و جوی کس فشردم

نه جز روی تو کس را سجده بردم

نه عشق این شهوتی باشد هوایی

کجا عشق و تو، ای فارغ کجایی خسرو و شیرین ص ۳۲۲

همین رفتار نمونه شیرین موجب می شود تا نام شیرین و شخصیت او سرآمد زنان فرهنگ و ادب ایرانی باشد. در این داستان، عشق مایه بخش ترقی و برتری زن و مرد است. شیرین شهبانوی ایران زمین می شود.

فضای داستان خسرو و شیرین لبریز از اتکای به نفس است و غروری برخاسته از خودشناسی ها. این ویژگی در رفتاریکایک قهرمانان داستان جلوه دارد. عاشق شدن شیرین در داستان هم تنها شیفتگی به چهره و روی خسرو نیست و نظامی با آگاهی روانشناسانه خود پس از اینکه شاپور تابلوی نقاشی چهره خسرو را به شیرین می نماید، دلباختگی شیرین به خسرو را چنین بیان می کند:

پری پیکر چو دید آن سبزه خوش	به می بنشست با جمعی پری وش
دگر ره دید چشم مهربانش	در آن صورت که بود آرام جانش
دل سرگشته را دنبال برداشت	به پای خود شد آن تمثال برداشت
در آن آینه دید از خود نشانی	چو خود را دید بی خود شد زمانی

(خسرو و شیرین، ۶۳)

شیرین به تصویری چشم می دوزد که بنا به گفته راوی به آینه تبدیل می شود. شیرین در تصویر خسرو بازتابی از چهره خود را می بیند. بدین سان می توان این چنین نتیجه گیری کرد که تصویر خسرو، حکم نوعی بازنمایی مضاعف را دارد: از سویی، چهره خسرو را بازنمایی می کند و از سوی دیگر تصویر شیرین را. شیرین با نگاه کردن در آینه "من"، خود را می بیند و به این ترتیب با گذر از مرحله خود بینی به خودشناسی می رسد. شیرین در نقش خسرو به قول یونگ یا فروید، نیمه دیگر خود را می بیند، نیمه ای را که در حقیقت مکمل و متمم وجود خود اوست" (حسین زاده، ۱۳۸۳، ۸۳-۸۴).

در داستان خسرو و شیرین، شیرین نمونه خردمندی و رای مندی است و به این دلیل از خسرو برتر است. پس از کامیابی خسرو از شیرین، شیرین خسرو را به داد و دانش دعوت می کند و او را از بیداد و جور بر رعیت برحذر می دارد. از خسرو می خواهد تا به آخرت بیندیشد و او را به نظر کردن در حال پادشاهان پیشین فرا می خواند.

جز داستان ویس و رامین در ادب کلاسیک فارسی تنها در داستان خسرو و شیرین است که ما برای نخستین بار عشق دو سری زن و مرد را داریم که در آن زن و مرد با

یکدیگر همتراز می شوند و برای زن قدر و شأن و منزلتی همانند مردان در نظر گرفته می شود. شیرین در عاشقی نمونه کامل وفاداری و دلدادگی است. او روزها و شبهای هجران را با یاد خسرو و به عشق او سپری می کند و با همه شیفتگی هایی که فرهاد از خود نشان می دهد، دل از بند عشق خسرو باز نمی گیرد و تا پایان به او وفادار می ماند. شیرین در بند هم، مرهم نه دردهای خسرو است و پس از کشته شدن خسرو به دست پسرش شیرویه در پاسخ به خواستگاری وی، که خواستار شیرین است، هنگام تشییع جنازه خسرو وارد دخمه وی می شود و با دشنه ای که همراه دارد خود را می کشد و لب بر لب یار و دوش بر دوش خسرو در همان دخمه می آرامد (خسرو و شیرین، ۴۲۴).

در تمامی منظومه خسرو و شیرین بیتی که مبنی بر زن گریزی یا زن ستیزی نظامی باشد به چشم نمی خورد. تنها در گفتگوی خسرو و مریم می خوانیم که مریم درباره شیرین سخنانی می گوید که در آن اهانتی به واژه زن می شود. مریم رقیب عاشقی شیرین است و در این ماجرا سعی بر خواباندن اشتیاق خسرو به شیرین دارد. نظامی در این بخش ابیاتی از زبان مریم که خود زن است در حق شیرین می گوید که بعد ها در طول داستان روشن می شود که سخنان او بی پایه بوده است.:

بسازن کو صد از پنجه ندانند	عطار در ره براند
زنان مانند ریحان سفالند	درون سو خبث و بیرون سو جمالند
نشاید یافتن در هیچ برزن	وفا در اسب و در شمشیر و در زن
وفا مردی ست بر زن چون توان بست	چو زن گفتی بشوی از مردمی دست
بسی کردند مردان چاره سازی	ندیدند از یکی زن راست سازی
زن از پهلوی چپ گویند برخاست	مجوی از جانب چپ جانب راست

(خسرو و شیرین، ص ۱۹۶ - ۱۹۷)

اما روند داستان خود بیانگر این نکته است که مریم در بیان این سخنان مصیب نیست و شیرین در وفاداری نمونه است و آن را تا پای ایثار جان خود هم اثبات می کند. از دیگر ابیاتی که در این منظومه شاهدی بر زن ستیزی نظامی آورده اند ابیاتی است که خسرو در طی گفتگو با خود، آن گاه که از دستیابی به شیرین سرخورده می شود و دیگر تاب شکیبایی ندارد، می گوید:

به گیلان در نکو گفت آن نکو زن      میازار ار بیازاری نکو زن  
مزن زن را ولی چون برستی—زرد      چنانش زن که هرگز برنخیزد

(خسرو و شیرین، ص ۲۸۸)

این ابیات باعث این شده است که نویسندگان و شاعران پس از نظامی از این ابیات استفاده کنند و این ابیات را دلیل زن ستیزی نظامی بدانند.

## ۲-۲ لیلی و مجنون

نظامی پس از به نظم کشیدن خسرو و شیرین، وظیفه منظوم کردن داستان لیلی و مجنون را می پذیرد. لیلی در داستان لیلی و مجنون زنی از لونی دیگر است. صدای لیلی شخصیت اول زن داستان در برابر صداهای دیگر گم و نامفهوم است و کمتر شنیده می شود. زندگی لیلی در جامعه ای مرد سالار سپری می شود که زنان حق انتخاب شوی خود را ندارند. لیلی به دلیل دلباختن به مجنون محکوم و گناهکار شناخته می شود. زندگی لیلی هم در این محیط خشونت بار سراسر تسلیم است و از هر تلاشی خالی است. از مکتبخانه اش باز می گیرند و در خانه ای بام و در بسته زندانی اش می کنند. لیلی بی هیچ تلاشی جنون مجنون و زندگی تلخ خویش را سرنوشتی قطعی می داند و چاره کار را منحصر به مخفیانه نالیدن و اشک حسرت ریختن که فرمان سرنوشت این است. (سعیدی سیرجانی، ۱۳۷۶، ۱۱-۲۴)

آنچه درباره لیلی می دانیم این است که او سردفتر آیت نکویی و شاهنشاه ملک خورویی بود. در نظم سخن فصیح زبان بود و در فراق مجنون ابیاتی می گفت و از بام بر رهگذار مردمان می افکند تا شاید به دست مجنون برسد. مجنون هم در پاسخ وی ابیاتی می سرود و به سوی او می فرستاد (لیلی و مجنون، ۹۵). صدای لیلی معمولاً با ناله و زاری همراه است و کلام وی را نظامی به ناله تعبیر می کند (همان، ۹۹).

پدر، لیلی را به اجبار به زنی به ابن سلام می دهد و لیلی دم بر نمی آورد و جز گریستن چاره ای نمی داند. سیهکاری، خبر شوهر کردن لیلی را به مجنون می رساند و ابیاتی در بی وفایی زنان می گوید که بسیاری از منتقدان این ابیات را هم چون ابیات پیشین، نشانه نظر منفی نظامی نسبت به زنان دانسته اند:

زن گر نه یکی هزار باشد      در عهد کم استوار باشد

چون نقش وفا و عهد بستند	بر نام زنان قلم شکستند
زن دوست بود ولی زمانی	تا جز تو نیافت مهربانی
چون در بر دیگری نشیند	خواهد که دگر تو را نیند
زن میل ز مرد بی‌ش دارد	لیکن سوی کام خویش دارد
زن راست نبازد آنچه بازد	جز زرق نسازد آنچه سازد
بسیار جفای زن کشیدند	وز هیچ زنی وفانیدند
مردی که کند زن آزمایی	زن بهتر از او به بی وفایی
زن چیست نشانه گاه نیرنگ	در ظاهر صلح و در نهان جنگ
در دشمنی آفت جهان است	چون دوست شود هلاک جان است
این کار زنان راست باز است	افسوس زنان بد دراز است
مجنون ز گزاف آن سیه کوش	بر زد ز دل آتشی جگر سوز

(لیلی و مجنون، ص ۱۴۴)

اما این دیو حيله گر پس از چندی به عذرخواهی به نزد مجنون بازمی‌گردد و از گفته‌های خود پوزش می‌خواهد و حقیقت حال را با مجنون در میان می‌نهد و اعلام می‌کند که لیلی هنوز عشق تو را در سینه دارد و با اینکه در خانه شوهر است، هرگز دل به او نبسته است و یاد تو را در خاطر دارد (لیلی و مجنون، ۱۴۵).

لیلی در داستان نمونه استواری پیمان و وفاداری است. اگر نمی‌تواند فریاد بزند و ستیز کند تا راه رهایی و آزادی در چنین جامعه بسته‌ای را بیابد با اعتراضی خاموش مبارزه می‌کند. عزلت پیشه می‌گیرد و در خانه شوی، دل و تن با وی راست نمی‌دارد. در نامه‌ای که لیلی به مجنون می‌نویسد از گرفتاری خود در زندان شوی می‌گوید و اینکه چگونه با وجود زن بودن می‌تواند از این اوضاع بگریزد و چه چاره‌ای دارد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> . لیلی بودم ولیکن اکنون  
نی دل که به شوی بر ستیزم  
گه عشق دلم دهد که برخیز  
گه گوید نام و ننگ بنشین  
زن گرچه بود مبارزافکن  
زن گیر که خود به خون دلیر است  
مجنون ترم از هزار مجنون  
نی زهره که از پدر گریزم  
زین زاغ و زغن چو کبک بگریز  
کز کبک قوی تر است شاهین  
آخر چو زن است هم بود زن  
زن باشد زن اگرچه شیر است

سرانجام لیلی در عشق مجنون و مجنون در عشق لیلی جان می دهد و داستان عشق این دو نمونه ای از عشق حبّ عذری و عشق افلاطونی می شود.

### ۲-۳ هفت پیکر

منظومه هفت پیکر نظامی یادآور داستانهای بدیع هزار و یک شب است. در این داستان، بهرام گور شنوای هفت قصه بدیع از هفت شاهزاده از هفت اقلیم است که در هفت شب هفته به میهمانی یکی از این دختران در یکی از قصرهای هفتگانه که به هفت رنگ آراسته است، می رود و دل و جان به قصه شاهزادگان می سپارد. شاه از زنان داستان می شنود و گوش جان خود را به روایت ایشان می گشاید و به نتایج اخلاقی، حکمی و معنوی آن دست می یابد. شاهدختها در این گنبدها، داستانهایی نقل می کنند که کاملاً اخلاقی و تربیتی است و پرده از کار ابلیس و شیاطین برمی دارد و نفس را رسوا می کند. بدین گونه زنان در عشق ورزی با پادشاه هم شخصیت برتر خود را به نمایش می گذارند.

### ۲-۳-۱ کنیزک و بهرام

هفت پیکر، حکایت دلاوریها و مبارزه جویبهای بهرام گور است. بهرام شکارچی بزرگی است که شیرو گور را با یک تیر شکار می کند و سروی گور را با سم او به یک تیر می دوزد. در آغاز داستان هفت پیکر نظامی از کنیزی سخن می گوید که درس آموز شاه می شود. شاه روزی به قصد شکار به صحرا می رود و کنیزش را همراه می برد. پس از شکار فراوان و هنرنمایی در شکار گوران از کنیز می خواهد که او را تحسین کند. اما کنیز سخنی نمی گوید و شاه با یک تیر سم گوری را به گوشش می دوزد تا اعجاب کنیز را برانگیزد. کنیز پس از مشاهده آن صحنه ها هنرنماییهای پادشاه را نتیجه تمرین فراوان و پر کردن کار می داند. شاه هم از پاسخ وی خشمگین می شود و دخترک را به سرهنگ می سپارد تا کارش را یکسره کند.

سرهنگ به درخواست و لابه کنیز او را به کوشکی دوردست می فرستد و از او می خواهد تا نام خویش را فاش نکند. کوشک بر فراز تپه ای بود که شصت پله و پایه از

زین غم چو نمی توان بریدن

تن در دادم به غم کشیدن

لیکن جگرم به زیر خون است

کان یار که بی من است چون است

زمین فرازتر بود. در همان روزهایی که کنیزک به کوشک آمد، گاوی گوساله ای زاید و کنیزک هرروز آن گوساله را به گردن می گرفت و پایه پایه به بالای کوشک می برد. کنیز این کار را هر روز انجام می داد تا جایی که گوساله کوچک، گاو کوه پیکر شش ساله ای شد و بت گل اندام آن کوه گوشت را هر روز بر گردن می نهاد و به بلندای کوشک می رساند.

سرهنگ به پیشنهاد کنیز شاه را برای شکار و مهمانی به کوشک خود دعوت می کند. شاه پس از خوردن و آشامیدن و استراحت کردن در میان سخن از سرهنگ می پرسد که تو که سنی بالای شصت داری چگونه این شصت پله را در می نوردی تا به بالا برسی. سرهنگ هم از این زمان مناسب سود می جوید و ماجرای کنیز و گاو را مطرح می کند و می گوید که این را باید از دختر لاغراندومی پرسید که چگونه هر روز نره گاوی را بر گردن به بالا می رساند. شاه متعجب از شنیدن چنین داستانی خواستار دیدن دختر و گاو می شود. کنیزک که از پیش آماده است پس از آراستن خود گاو را به دوش می گیرد و بالا می رود. شاه از این عمل در عجب می ماند ولی وقتی دخترک گاو را به زمین می نهد و از او می خواهد که زورمندی را (البته اگر سراغ دارد) خبر کند تا به پایین برود، شاه که شگفت زده شده است، این عمل را در نتیجه تمرین و ریاضت می داند و همان پاسخ را به دخترک می دهد که پیش از این او به پادشاه داده بود. چون بهرام چنین گفت، نگار سیم اندام شاه را سجده برد و گفت:

گفت بر شه غرامتی ست عظیم      گاو تعلیم و گور بی تعلیم؟

من که گاوی بر آورم بر بام      جز به تعلیم بر نیارم نام

چه سبب چون زنی تو گوری خرد      نام تعلیم کس نیارد برد؟ (هفت پیکر، ۱۱۹)

بهرام از سخنان وی دریافت که این همان کنیزک است که روزی از سخن او رنجیده است. برقع از روی دختر برافکند، او را در آغوش گرفت و از او عذرها خواست. شاه به خودرایی خود اقرار می کند و زن باردیگر در داستان نظامی پندآموز مردان و شاهان می شود.

۲ - ۴ اسکندرنامه

۲ - ۴ - ۱ - شرف نامه

نظامی در شرف نامه داستان شهر زنان و یا به تعبیری بهتر آرمانشهر زنان رامی آورد. در "شهر زیبایی" شهری که آرمانشهر نظامی است، همه مردم سعادت‌مندند و با شادمانی روزگار می‌گذرانند. در این سرزمین مردم خود اداره امور خویش را به عهده دارند و اسکندر در پایان سفر دراز خود به آنجا می‌رسد. آنجا مدینه فاضله و آرمانشهر نظامی است. اما نظامی می‌داند که در جامعه او زنان تا چه درجه خواری را تحمل می‌کنند و از بی‌عدالتی رنج می‌برند. این است که داستان فرمانروایی نوشابه بر شهر زنان را برای زنان می‌آورد. شهری که نوشابه بر آن فرمان می‌راند در سرزمین ارمن قرار دارد. این داستان از جالبترین قسمت‌های اسکندر نامه نظامی است. "ماجرای سفر اسکندر به اندلس یا قیروان و سمره و مغرب و دیدارش با زنی پادشاه که از او به نام های قیدافه، فیدافه، قنداقه یاد شده است در سرزمینهای اسلامی رایج و مشهور بوده و در آثاری چون اخبار الطوال، شاهنامه، مجمل التواریخ، اشعار خاقانی، اسکندرنامه مثنوی و منابع دیگر به این ماجرا اشاره شده است. اما نظامی آگاهانه و اندیشیده نام قیدافه را به نوشابه بدل کرده و ماجرای او را به جای سرزمین اندلس به بردع یعنی وطن خود مربوط کرده است" (احمدنژاد، ۱۳۶۹، ۹۹). البته در شاهنامه فردوسی هم اسکندر به شهر هروم، که یکسره در دست زنان است، می‌رسد و این هروم، چنانکه نظامی هم اشاره کرده، نام باستانی بردع بوده است و در واقع نظامی داستان شهر هروم و زنان آنجا را با داستان قیدافه در آمیخته و طرحی دیگر در انداخته است (همان، ۱۰۲).

در اسکندرنامه نظامی **نوشابه** به صفات قوی‌رایی، روشن‌دلی، نغز‌گویی، فرزانه‌خویی و فرشته‌منشی ستایش می‌شود<sup>۱</sup> و در جایی دیگر رعیت نوازی وی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.<sup>۲</sup>

در خدمت نوشابه هزاران زن زیبا روی دوشیزه خدمت می‌کنند و سی هزار غلام شمشیر زن دارد. اما از مردان هیچ کس بر درگاه او راه ندارد و با هیچ مردی

<sup>۱</sup> . زنی حاکمه بود نوشابه نام همه ساله با عشرت و نوش جام قوی رای و روشن دل و نغز گوی فرشته منش بلکه فرزانه خوی شرف نامه / ص ۲۷۷

<sup>۲</sup> . قوی رای و روشن دل و سرفراز به هنگام سختی رعیت نواز / ص ۲۷۸



دیدار نمی کند. جایگاه غلامان در اقطاع پیرامون شهر است و اجازه ورود به درون شهر را ندارند. نوشابه در سرای خود از نعمت وجود مشاوران زن بهره می برد. وقتی اسکندر به سرزمین زنان می رسد از زیبایی و سرسبزی آن خیره می شود و از فرط حیرت از پادشاه و تهمتن مالک شهر پرسش می کند. به اسکندر می گویند که این شهر از آن زنی است که در پاکی از دریا پاکتر و در چالاکی و دلاوری از مردان بسیاری جلوتر است. دختران بسیار در خدمت دارد که سرتاپای ایشان بالعل و در و جواهر آراسته است. زنان این شهر همواره به طرب و شادی مشغولند و خدا را نیایش و عبادت می کنند بخصوص نوشابه که در پرهیزگاری نمونه است و شب تا به روز به پرستش خدا مشغول است.

زن کاردان با همه کاخ و گنج	ز طاعت نهد بر تن خویش رنج
ز پرهیزگاری که دارد سرشت	نخسبد در آن خانه چون بهشت
دگر خانه دارد زسنگ رخام	شب آنجا رود ماه تنها خرام
در آن خانه آن شمع گیتی فروز	خدا را پرستش کند تا به روز

شرف نامه / ۲۸۰

اسکندر مشتاق دیدار شهر و نوشابه می شود. نوشابه هم مردمی ها می کند و مقدم همراهان شاه را گرامی می دارد. اما اسکندر برای دیدن این شهر و نوشابه حاکم آن ترفندی تازه می اندیشد و آن اینکه خود را به هیأت رسولان می آراند و به درگاه ایشان می رود. کاخ نوشابه را بسیار آراسته می یابد و از فراوانی گوهر و یاقوت و لعل چشمانش خیره می شود. اما نوشابه با زیرکی هویت او را در می یابد و آن را افشا می کند. هر چند اسکندر انکار می کند نوشابه هم بر رای خود استوار می ماند تا سرانجام طومار حریری را به دست او می دهد که نقش اسکندر بر آن حک شده است. سرانجام اسکندر تسلیم می شود و نوشابه هم به معرفی خود می پردازد:

اگر چه زنم زن سیر نیستم	ز حال جهان بی خبر نیستم
منم شیر زن گر تویی شیر مرد	چه ماده چه نر شیر وقت نبرد

از این ابیات دریافته می شود که از نظر نوشابه، زن سیرتی معادل بی خبری از کار جهان و جهانیان است (به این دلیل که زنان پرده نشین و خانه نشین بودند). به

همین دلیل خود را زن سیرت نمی داند. اما در مورد جنگاوری معتقد است که هنگام نبرد میان زن و مرد تفاوتی نیست؛ همان طور که میان شیر نر و ماده در شجاعت و دلاوری تفاوتی نیست.

هنگامی که نوشابه هنر های خود را به رخ اسکندر می کشد، اسکندر گفتگویی درونی با خود دارد. <sup>۱</sup>هر چند اسکندر در دل نوشابه را تحسین می کند، نگرش مردسالار وی بر وی غالب است و جای زن را در خانه می داند و جالب است که کلمه قصاری که به یاد می آورد از جمشید پادشاه ایران است که گویی گفته است: برای زنان بهتر است که در پرده یا در گور باشند که البته یادآور این حدیث مجعول است که از قول پیامبر نقل کرده اند که **” نعم الختن القبر ”** زنان را بهترین داماد گور است.

پند و اندرز نوشابه به اسکندر هنگام پذیرایی از وی در خور نقل است تا شاهدی بر خردمندی و ارجمندی این زن باشد. نوشابه مهیای پذیرایی از شاه می شود. پس از اینکه از بهترین خوردنی ها و نوشیدنی ها فراهم می آورد، خوانی خورشید تاب، مخصوص و ویژه اسکندر می آراید که در آن چهار کاسه از بلور ناب نهاده اند که درون یکی را از زر، دیگری را از لعل، دیگری را از یاقوت و چهارمی را از درّ پر کرده اند. نوشابه شاه را به خوان می خواند و از او می خواهد که از آن طعام به کار برد. اسکندر خیره از کار زن می پرسد که چگونه می توان این سنگها را خورد:

در این صحن یاقوت و خوان زرم همه سنگ شد سنگ را چون خورم  
نوشابه بخندید و در پاسخ شاه چنین پاسخ می دهد که اگر سنگ را نمی توانی خورد پس چرا برای به دست آوردن آن این چنین جنگها و درگیریها به پا می خیزی.  
در طول زندگی که نمی توانیم از این سنگها بهره ببریم چرا باید سنگ بر سنگ

<sup>۱</sup> . به دل گفت کاین کاردان گر زن است  
زنی کو چنین کرد و اینها کند  
ولی زن نباید که باشد دلیر  
زنان را ترازو بود سنگ زن  
زن آن به که در پرده پنهان بود  
چه خوش گفت جمشید با رای زن  
مشو بر زن ایمن که زن پارساست  
به فرهنگ مردی دلش روشن است  
فرشته بر او آفرین ها کند  
که محکم بود کینه ماده شیر  
بود سنگ مردان ترازو شکن  
که آهنگ بی پرده افغان بود  
که یا پرده یا گور به جای زن  
که در بسته به گرچه دزد آشناست  
شرف نامه / ۲۹۰

گذاشت و به جمع مال دنیا پرداخت (که البته اشاره به جهانگشایی های اسکندر دارد) (شرفنامه / ۲۹۴).

نوشابه بانوی خردمند و حاکم بردع به اسکندر جهانجوی جهانگیر در س می آموزد. نظامی ابیاتی را از بان نوشابه نقل می کند که در آنها به قناعت و رضا در دنیا توصیه می شود. سخنان پرهیزگارانۀ ای که موجب می شود اسکندر نوشابه را خطاب کند و بگوید:

هزار آفرین بر زن خوب رای که ما را به مردی شود رهنمای

همان / ۲۹۵

پس از آن نوشابه دستور می دهد تا از اسکندر پذیرایی درخور کنند. دیدار نوشابه و اسکندر بار دیگر با رفتن نوشابه به سراپرده اسکندر تجدید می شود و پس از آن اسکندر با بخشیدن زر و گوهر فراوان به نوشابه و همراهان ایشان را بدرقه می کند.

از نکات جالب داستان نوشابه و اسکندر، همانندی آن با داستان شیرین در منظومه خسرو و شیرین است. همان طور که می دانیم نوشابه حاکم سرزمین ارمن و شهر بردع است. شیرین نیز زیباروی ارمنی است که برادرزاده مهین بانو حاکم ارمن است. در داستان خسرو و شیرین هم ما نشانی از مردان در سرزمین مهین بانو نمی بینیم. گویی نظامی بر آن است که اداره این کشور (بردع) همواره از آن زنان بوده و از زمان اسکندر تا زمان خسرو پادشاه ایران مردی به این سرزمین راه نیافته است. در داستان خسرو و شیرین می خوانیم که همه اقلیم کوهستان و ارمن از آن زنی به نام مهین بانوست. زنی که شوی ناکرده است و روزگار را در کامرانی می گذراند. اطرافیان او هم همه پریروانی هستند که فرمان پذیر امر وی هستند. دخترانی که تراز زیبایی و دلاویزی هستند. زر و سیم در کشور فراوان است و غمی را در دل ساکنان آن راه نیست. این کشور سرزمینی است که همه ساکنان آن زنان هستند و همه مظهر زیبایی هستند. بیباکی و دلیری نیز صفت دیگر این شیر زنان است. کارشان عیش و طرب و مستی است و بیماری در میان ایشان دیده نمی شود.

در اقبالنامه، ماریه قبطیه هم نمونه پادشازنی خردمند است که برای دادخواهی به روم می آید و دانش آموزی پیشه می کند و از دانش ارسطو تمام و کمال برخوردار می یابد. در این داستان ماریه قبطیه، زن کار پیرا، روشن ضمیر، کاردان، سامان شناس، پارسا گوهر نامیده شده است. پس ارسطو انواع علوم را به علاوه علم کیمیا به او می آموزد. ماریه به شام برمی گردد و کشورش را از باز می یابد و با به کار بردن علم کیمیا کشور را آبادان و رعیت را از خراج معاف می کند (اقبالنامه، ۶۳).

در همین منظومه نظامی در طی بیان افسانه ارشمیدس با کنیزک چینی دل سپردن به کنیزان گوناگون را رای درست و راستی نمی داند و با گفتن این افسانه، مردان را به داشتن یک همسر تشویق می کند. در این سخنان استدلال نظامی حکایت از روشنفکری وی در آن روزگار دارد:

به چندین کنیزان وحشی نژاد	مده خرمن عمر خود را به باد
یکی جفت تنها تو را بس بود	که بسیار کس مرد بی کس بود
از آن مختلف سنگ شد روزگار	که دارد پدر هفت و مادر چهار
چو یک رنگ خواهی که باشد پسر	چو دل باش یک مادر و یک پدر

اقبالنامه، ۵۹

### نتیجه

آنچه گذشت گذری شتابان بر قصاید و غزلیات خاقانی و سی هزار بیت نظامی از دیدگاه "نقد اصالت زن" بود. این بررسی نشان می دهد که خاقانی مطابق تصویرپردازی کهن شعر پارسی دنیا را به زنی دلفریب و رعنا تشبیه می کند. او چون دیگر شاعران، که عقل را مذکر و نفس را مؤنث می دانستند، نفس را به زن تشبیه می کند. وی طبایع چهارگانه را هم به زن تشبیه می کند. در این ابیات آرای علوی، مردان علوی نامیده می شوند ولی امهات سفلی را خصمان سفلی می نامد. خاقانی زنان را در ردیف خادمان به شمار می آورد و آنان را ناقصات عقل و دین می داند. به طور کلی لفظ زن در اندیشه خاقانی بار منفی دارد.

اما آرا و نظریات نظامی در زمانه خود، نگاهی روشنفکرانه است. آثار نظامی نمونه آرمانی نگاه به زنان و آفرینش شخصیت زن برتر است. در آثار وی نگرش منفی نسبت به

زنان نایاب است. آنچه از درون این منظومه ها به عنوان زن ستیزی نظامی بیرون کشیده اند، گفتارهایی است که بر زبان قهرمانان داستان، گاه و بی گاه از سر خشم (خسرو)، حسادت (مریم) و رقابت (اسکندر) و یا بدخواهی (گزارشگر ازدواج لیلی به مجنون) رفته است. در داستانهای نظامی هر جا که بر زبان یکی از شخصیتها، سخن از بی وفایی، نابکاری، حيله گری، کینه ورزی زنان رفته، ثابت شده است که این نظردرست نیست و نظامی با نشان دادن راستکاری زنان و وفاداری زنان این ظن بد را تغییر داده است. تنها در نصیحت به فرزند خود محمد، آنجا که او را از گردش روزگار که آن را به زنان فریبکار تشبیه می کند بر حذر می دارد، می توان به نوعی برتری مرد را بر زن را در اندیشه او احساس کرد.

زنان داستانهای نظامی در عشق و دلدادگی یکتا و بی همتا یند. عفاف و پاکدامنی ویژگی اصلی ایشان است. این زنان از خویرویی همان قدر برخوردارند که درخوش سخنی یکتا و بی همالند؛ در به سر بردن عهد و پیمان و وفاداری بی نظیر و دانش اندوز و کاربند دانش هستند. خردمندی و روشن ضمیری صفات ایشان است. هدایتگر مردانند و از راه عشق، ایشان را به حقیقت می رسانند. سیاستمداری و حکمرانی ایشان موجب می شود که در اداره مملکت به مردان نیازمند نباشند و بتوانند آرمان شهری برین بیافرینند. اینان تنها کارهای بزرگ مردانه نمی کنند، بلکه در زن بودن هم تمامند و نمونه های کاملی در داشتن ویژگیهای زنانه هستند.

خلاصه اینکه مقایسه دو شاعر برجسته قرن ششم که در یک عهد و زمان و در سرزمینهایی قرین هم می زیستند، نشان می دهد که یکی طرفدار حقوق و ارزش زنان است و دیگری در نقطه مقابل او حتی گاهی ناخواسته آرزوی مرگ فرزند دختر خود را کرده است.

## منابع و مأخذ

۱. ابن عدی عبدالله. (۱۴۰۹). **الکامل**. تحقیق سهیل ذکار. الطبعة الثالثة. دارالفکر: بیروت
۲. احمد نژاد کامل. (۱۳۶۹). **تحلیل آثار نظامی گنجوی**. تهران: انتشارات علمی - چاپ اول.
۳. ثروت منصور. (۱۳۷۰). **آئینه حکمت در آثار نظامی**. امیر کبیر: تهران
۴. حسین زاده آذین. (۱۳۸۳). **زن آرمانی زن فتانه**. نشر قطره. چاپ اول
۵. خاقانی. (۱۳۳۳). **تحفه العراقین**. تصحیح و تعلیقات یحیی قریب. چاپ اول. چاپخانه سپهر
۶. خاقانی. (۱۳۶۸). **دیوان اشعار**. تصحیح سید ضیاءالدین سجادی. چاپ سوم
۷. خاقانی. (۱۳۶۳). **گزیده اشعار**. سید ضیاءالدین سجادی. چاپ سوم
۸. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). **دیدار با کعبه جان**. سخن چاپ اول
۹. سعیدی سیرجانی. (۱۳۶۸). **سیمای دو زن**. نشر نو. چاپ چهارم
۱۰. طبرانی سلیمان بن احمد. المعجم الکبیر. ج ۸. دارأحیاء تراث العربی. الطبعة الثانية، ناشر المكتبة ابن تیمیه قاهره
۱۱. عنصر المعالی کیکاووس. (۱۳۶۸). **قابوس نامه**. به تصحیح غلامحسین یوسفی. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ پنجم
۱۲. کزازی میر جلال الدین. (۱۳۷۴). **رخسار صبح**. نشر مرکز. چاپ سوم
۱۳. کزازی میر جلال الدین. (۱۳۷۶). **سراچه آوا و رنگ**. سمت. چاپ اول
۱۴. معدن کن معصومه. (۱۳۷۶). **نگاهی به دنیای خاقانی**. ج ۱. مرکز نشر دانشگاهی. چاپ اول
۱۵. نظامی. (۱۳۶۳). **کلیات حکیم نظامی**. تصحیح وحید دستگردی. انتشارات علمی. چاپ دوم